

## افول یک عصر درخشان\*

عبدالحسین زرین کوب

ایران ساسانیان پیش از آنکه در دنبال شکست جولوا و نهاوند در عقده یک افول بی امید افتد یک چند در تیسفون با نور خیره‌کننده‌ای درخشید. در فضای یک دوران نهضت تجدید حیات دانش و هنر که دوام آن کوتاه بود و در مراحل ابتدایی متوقف ماند و به ابداع آنچه می‌بایست نتایج این دوران تجدید حیات تلقی گردد موفق نشد. این نهضت شاید از عهد قباد (= کواذ) پدر خسرو انوشروان آغاز شد و لااقل تا اواخر عهد خسرو هرمزان (پرویز) هم ادامه داشت. اما اوج کمال آن در عهد انوشروان واقع شد که عهد او تیسفون - تختگاه ساسانیان در مجموعه هفت شهری که ما حوزه ملکا و بعدها مداین ملکی خوانده شدند - تختگاه فرهنگ و هنر شرق، محسوب می‌شد و جلال و شکوه آن در تمام دنیای عصر زبازد بود.

از بسیاری جهات این نهضت زودرس با آنچه قرن‌ها بعد در ایتالیا - میراث‌خوار روم سابق - روی داد و در نزد مورخان تجدید ولادت دانش و هنر - رنسانس - خوانده شد، شباهت داشت و از لحاظ تاریخ قرنهای دراز پیشرو و

---

\*. روزگاران ایران، ج ۱، گذشته باستانی ایران، انتشارات سخن، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۶۷-۲۴۹.

پیشاهنگ آن بود. با آن‌که این دوران را که در واقع قرن شکوفایی حاصل عهد ساسانیان بود به مناسبت تعلق بخش عمده آن به عهد خسرو باید قرن خسرو خواند، اگر هم آن را عهد رنسانس ایران باستانی بخوانند رواست.

دوران خسرو انوشروان و نواده‌اش خسرو پرویز، به رغم عیب‌هایی که با فرمانروایی مستبدانه آنها همراه بود به توالی و ترتیب دوران ایجاد بناهای عظیم، روزگار تأسیس مدارس عالی، اوان نقل و ترجمه کتابهای یونانی و هندی به پهلوی، زمان تشکیل مجامع بحث عالمانه در فلسفه و ادیان، دوران تدوین کتابها و حماسه‌های ایرانی، روزگاران رواج شعر و موسیقی و دوران گرایش به تجمل و تنعم و التذاذ از لطایف زندگی این جهانی بود.

کنجکاوی درباره مسایل مربوط به الهیات و ادیان هم، به صورت یک دغدغه فلسفی لازمه این گرایش به خوشباشی و دنیادوستی بود. این دغدغه سمج غالباً اجتناب‌ناپذیر در «باب برزویه طیب» بر مقدمه ترجمه او از کلیله و دمنه، که به رغم آنچه از فحوای قول ابوریحان بیرونی بر می‌آید بی‌شک و به حکم قراین و شواهد بسیار متعلق به همین عصر به نظر می‌رسد به نحو بارزی هویداست. در رساله پهلوی مینوی خرد هم، که بخش اصلی آن به احتمال قوی متأخرتر از قرن خسرو نیست در آنچه داناک - قبل از آن که پرسش‌های خود را بر مینوی خرد طرح نماید - در باب کنجکاوی‌ها و جستجوی‌های دور و دراز خویش در طلب حقیقت تقریر می‌نماید نشان این دغدغه فلسفی پیداست و در عصری که ادیان گونه‌گون با تعصب‌ها و استدلال‌های ویژه خود، در محیط یک همچو امپراطوری گسترده دامن، دایم با یکدیگر در برخورد و کشکش بوده‌اند بروز چنین دغدغه‌هایی البته عادی‌ست - خاصه در دوره‌ای که ذوق خوشباشی و

تجمّل پرستی هم برای ایجاد این دغدغه به عنوان یک واکنش می‌تواند تأثیر قوی داشته باشد.

خسرو اول علاقه به مباحث دینی و فلسفی را ظاهراً از پدرش قباد به ارث برده بود این که به اشارت قباد کتابی در باب احکام شریعت عیسوی به وسیله الیسع نامی از عیسویان عصر تألیف شد علاقه ویژه او را به این گونه مباحث نشان می‌دهد و شاید مناقشات مذهبی ارمنستان در توجّه او به این مسائل تأثیر گذاشته باشد. حتی گرایش قباد به بدعت مزدک هم، که شخص پادشاه هیچ فایده ویژه‌ای از آن عاید نمی‌کرد به احتمال قوی مبنی بر علاقه او به این گونه مباحث بود - و اگر نظرهای سیاسی هم در این بین برایش حاصل شد، ظاهراً بعد از گرایش بود. و به هر حال این گرایش بی‌دوام، از توجّه او به مسائل دینی عصر حاکی به نظر می‌رسد - این که حتی بدون الزام یک مناظره رسمی بین مزدک و موبدان عصر، از حمایت او انصراف حاصل نکرد رسوخ این علاقه را در وی نشان می‌دهد.

پسرش خسرو هم به این گونه مباحث علاقه نشان داد. ترجمه قسمت‌هایی از «عهد عتیق» به زبان پهلوی که ظاهراً به امر او انجام شد نیز حاکی از همین علاقه است. پاره‌ای اجزاء از این ترجمه که در کشفیات تورفان به دست آمد وسعت حوزه ادبیات دینی موجود از این ترجمه بهره‌مند شده‌اند. خسرو چنان که از مآخذ برمی‌آید به زبان سریانی و شاید یونانی هم آشنایی داشت. اظهار تردیدی که آگائئاس مورخ یونانی در این باب دارد غیر منصفانه و ناشی از تعصب دینی و سیاسی است. آشنایی با زبان یونانی در بین طبقات دبیران، موبدان و بعضی از ویسپوهران در آن ایام سابقه داشت. توجّه به فلسفه یونانی هم حتی در اوایل عهد

ساسانیان در بین دانایان ایران معمول بود. تنسر موبد، که رساله منسوب به او در آن عصر متضمن مباحث دینی و اجتماعی بود و ترجمه فارسی قدیم آن هنوز باقی است، نیز اهل فلسفه بود و مذهب افلاطونی داشت.

برای خسرو که در دربار خود و پدرش سفیران بیزانس مکرر آمد و شد داشتند این که در صدد آموختن زبان یونانی برآید غرابتی نداشت و نمی‌بایست برای یک مورخ بیزانسی آن عصر با غرابت و تردید مواجه شود. خسرو از همان اوایل جلوس (۵۳۱م) به فرمانروایی، هفت تن از فلاسفه افلاطونی آتن را که آکادمی آنها به امر یوستی‌نیان تعطیل شده بود (۵۲۱م) در دربار خود پناه داد و در حق آنها اکرام کرد. در بین این پناهندگان یکی داماسکیوس شاگرد ابرقلس، شارح آثار افلاطون، و آخرین رئیس آکادمی افلاطونی در آتن بود، وی رساله‌ای در پاسخ پرسش‌های فلسفی خسرو نوشت که شامل مباحث مختلف پزشکی و اخترشناسی و حکمت و روان‌شناخت بود، و هنوز نشان آن باقی است. سیمپلیکوس (سیمبلیقوس) پناهنده دیگر از دقیق‌ترین و آگاه‌ترین شارحان ارسطو محسوب می‌شد و بر قسمتی از کتاب اقلیدس هم شرح نوشته بود. پریسکیانوس اهل لیدیه آثار تئوفراسطوس شاگرد و خلفه ارسطو را شرح کرده بود. سایر پناهندگان عبارت بودند از یولامیوس اهل فروگیه، ایزیدوروس اهل غزه، هرمیاس و ذوجانس اهل فینیقیه که مثل سایر همگنان از حکمای بلندپایه عصر بودند.

اگر این پناهندگان، دربار خسرو را لااقل آن گونه که در یونان و بیزانس آن عهد شهرت داشت، تصویری از تحقق رؤیای حکومت افلاطونی ندیدند گناه از خسرو نبود، از جامعه افلاطونی بود که در هیچ جا در روی زمین تحقق‌پذیر نبود.

وقتی آنها قلمرو بوستی‌نیاں را اترک میگفتند بدون شک در جستجوی یک بهشت گمشده افلاطونی به تکاپو برنخاسته بودند از دنیایی که آنها را از خود می‌راند و به التزام سکوت و می‌داشت فرار می‌کردند. قلمرو یوستی‌نیاں در آن هنگام به علت تعصب و استبداد خود او و بیدادی و بی‌رحمی عمال و وزیرانش به هیچ‌وجه برای این فلاسفه یک بهشت از دست رفته محسوب نمی‌شد. برای کسانی مثل آنها بیزانس، حتی اگر آنها را از خود نرانده بود باز سرزمینی قابل زندگی نبود. این پناهندگان، اگر به علت ناآشنایی با محیط و ناتوانی در سازش با آداب و رسوم سرزمین جدید بازگشت به دیار خود را ترجیح دادند تصمیم آنها از عدم علاقه قلبی خسرو در حق آنها ناشی نمی‌شد. مجرد این نکته که فرمانروای شرقی فلاسفه غیر مسیحی غربی را در دربار خویش تحت حمایت گیرد و در هنگام بازگشت آنها به سرزمین ناامن خویش هم ضمن امضای پیمانی که با امپراطورشان مبادله می‌کند (۵۳۳م) بیزانس را به حفظ حیات و تأمین آزادی آنها متعهد سازد علاقه به دانش و هنر را در نزد وی مسلم نشان می‌دهد.

خسرو با این فلاسفه در دربار خویش گفت و شنود فلسفی داشت. برای توسعه مدرسه عالی جندی‌شاپور تعلیم ایشان را با علاقه استقبال می‌کرد. خود او با آثار افلاطون و ارسطو که اقوال این حکیمان متضمن شرح و تفسیر نکات تردیدانگیز آنها بود آشنایی داشت. این که آگائئاس این واقعیات را با انکار تلقی می‌کرد، ادعایش بر هیچ مبنای معقولی مبتنی نبود. البته خسرو به خاطر آشنایی با حکمت عصر که داشت شاید در رفتار با درباریان عادی و بزرگان و موبدان ساده‌دل و بیخبر از همه چیز در دربار خویش رعوتی نشان می‌داد اما رقیب سیاسی او یوستی‌نیاں هم، که این مورخ، ستایشگر اوست خود نیز، به آنچه

می دانست مغرور بود و به تصدیق مورخ دوست نداشت هیچ کس در این زمینه با او قابل مقایسه باشد با چنین حال ستایش آگائئاس از خودپسندی یوستی نیان و نکوهش او از آنچه آن را خودنمایی خسرو می خواند از هیچ مورخ هشپاری قابل قبول نیست.

شخص خسرو با آن که مثل سایر اهل عصرش به فال و رؤیا عقیده داشت، در آنچه مربوط به واقعیات زندگی می شد، اهل منطق بود. اقوال منقول از او و اکثر احکام و قوانین منسوب به او از یک ذهن منطقی، واقع بین و اهل استدلال حاکی است. پاولوس پرسا (بولس ایرانی)، مطران نصیبین که در قلمرو خسرو به دنیا آمده بود، چون با آداب و رسوم محیط آشنایی داشت اقامت در دربار خسرو را تحمل ناپذیر نیافت و با مباحثه در مسایل فلسفی خسرو را خرسند می ساخت. بعدها هم یک حکیم سوفسطایی، اهل یونان، به نام بورانیوس مورد محبت و علاقه خسرو واقع شد و شاه در نزد او به آموختن حکمت یونانی اشتغال جست. این که آگائئاس در حق این حکیم هم با اهانت و تحقیر سخن می گوید از آنجاست که اصرار دارد علاقه خسرو را به حکمت نفی کند. اما مجرد رساله ای که داماسکیوس در پاسخ به پرسش های خسرو تألیف کرد هر چند مختصر و عجولانه بود، نشانه ای از توجه پادشاه به مسایل فلسفی بود. تقریر پاولوس پرسا که به پادشاه زرتشتی ضرورت تمایز بین علم و اعتقاد را خاطر نشان می ساخت و به او می آموخت که علم برتر از اعتقاد است، نه فقط روحیه رنسانس عصر را در وجود خسرو و دانشمندان عصرش نشان می دهد بلکه محیط دربار خسرو را یک محیط فلسفی تصویر می کند. پاولوس پرسا از علمای منطق عصر خویش بود. رساله ای در باب مقولات ارسطویی (باری ارمیناس) نوشته بود

ترجمه‌ای که عبدالله بن مقفع و به قولی پسرش محمد نام در اوایل عهد عباسیان از بعضی اجزاء منطق ارسطو به عربی کرد مبنی بر نقل پهلوی آنهاست که ظاهراً در همین عصر و شاید برای خسرو انوشروان انجام شده باشد. پاولوس پرسا، رساله‌ای هم برای خسرو در باب کلیات مسائل منطقی تصنیف کرد که در عین حال متضمن نکات فلسفی جالب بود. در واقع، وی در این رساله مسایل فلسفی عمده‌ای را که ظاهراً مایه اشتغال ذهن پادشاه بود مطرح کرد - مسأله وحدت یا تعدد آلهه، حدود و قدم عالم، و این که آیا عالم منتهای هست یا نیست از جمله مسایل جالبی بود که پاولوس در ضمن این رساله برای خسرو به تقریر آورد. علاقه خسرو به این گونه مسایل تا حدی بود، که به روایت آگائئاس، حتی وقتی موبدان و روحانیان عصر را به مجلس خویش می‌خواند در باب تناهی یا عدم تناهی عالم با آنها نیز مناظره می‌کرد.

این که خسرو، جز در مورد مزدکیان که موبدان آن را نوعی زندقه و بدعت نظیر اقوال مانی، تلقی می‌کردند، نسبت به پیروان ادیان دیگر خاصه عیسویان تسامح قابل ملاحظه‌ای نشان می‌داد نیز یک تجلی از همین علاقه او به حکمت و فلسفه بود. این علاقه در نزد او به حدی بود که در بیزانس و روم در آن ایام شهرت یافته بود یک تن از شاگردان افلاطون در سرزمین ایران فرمانروایی دارد. علاقه‌ای که او به توسعه مدرسه طبی جندی‌شاپور اظهار کرد، و این که تدریس فلسفه و نجوم را هم در آنجا حمایت یا حتی الزام کرد، جنبه‌ای دیگر از این روحیه دانش دوستی او را نشان می‌دهد.

جندی‌شاپور در زمان انوشروان یک مرکز بزرگ فلسفی و علمی عصر بود که حتی در قلمرو بیزانس هم نظیر نداشت، بنای آن البته به عهد شاپور می‌رسید

از همان ایام هم شهرتش آغاز شد. اما هیچ‌گاه به اندازه عهد انوشروان حیثیت و اهمیت علمی نیافت. در مدرسه جندیشاپور در این ایام آثار افلاطونی و ارسطوبه زبان پهلوی تدریس یا نقل می‌شد. افکار یونانی، یهودی، مسیحی، سریانی، هندی و ایرانی در محیط جهان وطنی آن دایم مقابله و مبادله می‌شد. در تمام مدت سلطنت خسرو هم این مدرسه در اوج اعتلا بود.

خسرو علاقه زیادی به تشکیل مجالس علمی و بحث در مسایل فلسفی داشت. به دانش یونانیان و فلسفه افلاطون و ارسطو با چشم احترام می‌نگریست با این حال از کنجکاوی در مسایلی که پاسخ آن در نزد موبدان بود نیز ابایی نداشت. به رغم الزامی ناشی از قیود و حدود شرعی که رجوع به طبیب زرتشتی را اولی می‌دانست وی نسبت به طبیب یونانی خویش - تری‌بوئیس نام - علاقه‌ای مخصوص نشان می‌داد. این یونانی یک چند در دربار او از احترام و علاقه شاه برخوردار بود و در هنگام بازگشت به سرزمین خود از وی هدیه‌های شاهانه هم دریافت.

مجالس خسرو با بزرجمهر، آن گونه که در شاهنامه آمده است هر چند مبنی بر روایات پندنامه‌ها و احتمالاً تا حدی خیالی ست تصویری از مجالس واقعی دربار او را که در آن موبدان، دانایان، و حکمای عصر - از هندی و سریانی و یونانی - هم به مناظره می‌نشسته‌اند عرضه می‌کند. مساله‌هایی فلسفی مثل مبدأ عالم، ابدیت یا فناپذیری، و اینکه همه اشیاء از مبدأ واحد صادر می‌شوند با مبداهاشان متفاوت و متعدد است در این مجالس مطرح بحث بود، خسرو در این مسایل، حتی با موبدان که اهل نظر بودند به بحث می‌نشست یا حکمای نوافلاطونی آتن هم، در آن مدت که در دربار او مهمان بودند در این



مسایل بحث مستفیدانه داشت. آنها را بر خوان خویش می‌نشانند، با آنها مسایل فلسفی مطرح می‌کرد، در حق آنها گونه‌گونه بزرگداشت به جا می‌آورد و از این که سرانجام قصد بازگشت دارند به جدّ متأثر شد. اما مانع آنها نگشت و بعد از آنها هم با کسانی که حکمت یونانی به او می‌آموختند با علاقه و تکریم برخورد می‌کرد.

مع هذا رنسانس او به تحقیق در فلسفه یونانی و احیای مکتب‌های افلاطون و ارسطو اکتفا نکرد، به حکمت و دانش و ادب هندی هم رغبت نشان داد. از عام برزویه طیب، مقدم طبای پارس، به هند بدون شک از فکر ترغیب او به آشنایی با طب و فلسفه هندی خالی نبود. این که او علاوه بر این امر ترجمه پهلوی کتاب معروف کلیه و دمنه را هم به دربار وی هدیه کرد معلوم می‌دارد که برزویه قبل از عزیمت به هند در جندی‌شاپور یا جایی دیگر به زبان هندوان آشنایی یافته بوده است و از معارف هندوان آن اندازه آگهی داشته است که بتواند نزد دانایان و برهمنان قوم با نظر قبول تلقی گردد. رساله پهلوی ماتیکان شترنگ، که داستان ورود شطرنج به ایران را به صورتی افسانه‌ای نقل می‌کند نشانه‌ای از این سابقه ارتباط ایران و هند در عهد خسرو به شمار است. مأخذ پهلوی داستان بوذاسف و بلوهر هم که روایتی از سرگذشت بوداست ظاهراً به همین ایام مربوط است و این که خسرو هدایایی از آنچه مقدسات بودایی تلقی می‌شد به چین فرستاد نیز حاکی از دواعی مذهبی و توجه قلبی او به عقاید و دیانات بوده است. علاقه به کسب دانش ظاهراً کمتر از دواعی دیگر در توجه کردنش به تدوین احکام شریعت مؤثر نبود. با آن که در زمان شاپور اول و بعدها در عهد شاپور دوم در تدوین شریعت زرتشتی و منابع آن اهتمام رفت اقدامات خسرو

به اصلاحات لازم که بعد از ختم ماجرای مزدک ضرورت داشت سعی مجددی در این امر را از جانب وی الزام می‌کرد و آنچه در کتابهای زرتشتی قرن نهم میلادی باقی‌ست و منسوب به عهد ساسانیان است آخرین مرحله جمع و نقد مقدماتی مطالب خود را باید به همین قرن بلافاصله قبل از سقوط ساسانیان مدیون باشد. از این‌گونه کتابها، که در عهد ساسانیان ویراستاری تازه‌ای از همان کتابهای پیش‌از ساسانیان باید بوده باشد دینکرت، بندهشن، و ماتیکان هزار داتستان را باید نام برد. این کتابها بدون آن که سابقه‌ای طولانی قسمت عمده محتوای آنها را لااقل تا به این عهد برساند نمی‌توانست به یک ناگاه در اوایل عهد عباسیان در دوره‌ای که آن قوانین و تعالیم دیگر با آن همه تفصیل همراه با آن همه اساطیر چندان مورد حاجب زندگی عادی معدودی از مزدیسنان که به آیین قدیم مانده بود نبود، به وجود آمده باشد.

در جمع و تدوین آثار غیر دینی بازمانده از میراث مزدیسنان گذشته هم خسرو نه فقط به جمع کردن احکام و وصایای اردشیر بنیان‌گذار سلسله فرمانروایی ساسانیان فرمان داد بلکه ظاهراً، خوتای نامک یا هسته اصلی آن هم به امر او به خاطر علاقه‌ای که وی به هر گونه دانش داشت به تدوین شدن آغاز کرد. در اوضاع آشفته‌ای که بعد از وی از عصر هرمزد و خسرو تا پایان عهد یزدگرد بر سراسر مملکت حاکم بود فرصت و علاقه‌ای مستمر برای پرداختن به این امر حاصل نبود و این که بعضی مواضع شاهنامه حاکی از تحریر شدن مآخذ آنها در عهد خسرو پرویز یا یزدگرد سوم به نظر می‌رسد باید مبنی بر روایاتی باشد که بعدها به رعایت این پادشاهان بر بعضی متون و مآخذ خوتای نامک‌های رایج در عهد اعراب افزوده باشند.

تسامح نسبت به عیسویان ایران، جز در مورد کسانی که پسرش انوشک‌زاد را برخلاف او تحریک کردند و سلطنت او و خاندانش بدان سبب معروض خطر شد، نیز جلوه‌ای از همین روح کنجکاوی و دانش‌طلبی او بود. این هم که برخلاف اسلاف سفرا و نمایندگان بیگانه - خاصه فرستادگان دربار بیزانس - را با اکرام و محبت پذیره می‌شد و آنها را در تمام مدت اقامت در کشور مشمول مهمان‌نوازی خویش می‌داشت از همین روحیه سازش با اهل عقاید ناشی می‌شد خاصه که خسرو در مذاکره با این فرستادگان از هر دری سؤالی میکرد و از هر نکته‌ای چیزی می‌آموخت. عشق به آموختگاری یک خصیصه سرشت او بود. با این همه به خاطر اعتمادی که به وسعت اطلاعات خود می‌داشت گه‌گاه اظهار نظرهای دیگران را در آنچه اعتقاد او یا نتیجه تدبیر و اجتهادش بود تحمل نمی‌کرد - و اگر آن نظر سطحی و عاری از تأمل بود به شدت واکنش نشان می‌داد. یک تن از دبیران گمنام دیوان را که در حضور او بر یک تصمیم مالیاتی اش ایراد عجولان و نااندیشه‌ای وارد کرد تنبیه سخت کرد، که از ملال در تکرار مقصود، و از فقدان تدبیر در نزد دبیر ناشی بود.

در رساله‌ای به زبان پهلوی، به نام خسرو و ریدک، یک رشته سؤال و جوابها بین خسرو کواتان - انوشروان - با یک ویسپوهر نوخاسته که در هر زمینه‌ای دعوی دانش و آگاهی دارد، روی می‌دهد که تأمل در آن، زندگی طبقات عالی ایران عصر خسرو را، آکنده از لذتها و ظرافت‌های رایج در دربار شاهانه نشان می‌دهد. سؤالها - که در بعضی موارد مذاق خسرو پرویز را دارد - و بر سبیل کنجکاوی و آزمایش طرف مطرح می‌شود معرف زندگی عصری است که نوعی عطش زندگی آن را به جستجو در باب نمونه کمال هرگونه لذت و زیبایی

رهنمونی می‌کند.

در طی این گفت و شنودها از هر آنچه تعلق به لذتها و شادی‌های زندگی دارد سخن در میان می‌آید و پاسخ نیز مثل پرسش حاکی از رواج این گونه لذت‌پرستی‌ها و تجمل‌دوستی‌هاست. از جمله در باب بهترین شراب‌ها، بهترین طعام‌ها، بهترین سازها، بهترین عطرها، بهترین گله‌ها، بهترین اسب‌ها و بهترین زنها سؤال مطرح می‌شود و ریدک با خبرت و ظرافت یک درباری آزموده و جهان‌نیده به این سؤالها پاسخ می‌دهد و این جمله حاکی از رواج و تداول یک دیدگاه دنیاپرستانه در مورد زندگی است که البته با طرز فکر یک فرمانروای مزدپرست کامکار و شادی‌پرست ناسازگاری هم ندارد. این که تقریباً عین این گفت و شنودها، در نقل ثعالبی از یک روایت خوتای نامک، به صورت گفت و شنودی بین خسرو دوم (پرویز) با کودک خوش آرزو نام، تقریر شده است نشان می‌دهد که آن را بیشتر باید تصویری ادبی از خوشباشی و تجمل‌دوستی قرن خسرو - عصر خسروان - تلقی کرد نه به عنوان یک گفت و شنود واقعی و از مقوله تاریخ.

عشق به ایجاد ابنیه و جمع‌آوری نفایس و عجایب هم یک ویژگی دوران خسرو انوشروان محسوب است که به نواده‌اش خسرو دوم به ارث رسید و دوران فرمانروایی این پادشاه را یک دوران تجدید حیات واقعی در معماری، در هنرهای تزیینی و در عشق به جمع‌آوری مجموعه‌های نفایس و ظرایف ساخت‌بنای مجموعه ساختمانی عظیم ایوان کسری به وسیله خسرو انوشروان در تیسفون مداین، توسعه و تعمیر و تکمیل مجموعه بناهای موسوم به دستکرت یاد سکره‌الملک به وسیله خسرو پرویز که بر آن بناهای رفیع تازه افزود، ایجاد قصر

منسوب به شیرین که بازمانده ویرانه‌هایش هنوز برای مورخ و باستان‌شناس از عشق‌های خسرو و فراغت‌جویی‌های تجمل‌پرستانه او سخن می‌گوید، سالهای فرمانروایی این دو خسرو را یک دوران تجدید حیات معماری، هنرهای تزئینی و عشق به جمع‌آوری نفایس نشان می‌دهد نیز همگی از مظاهر یک دوران رنسانس هنر و یک عصر شایق به هنر و لذت‌های هنری است.

ایوان کسری، که بعدها جز ویرانه‌ای به نام طاق کسری از آن باقی نماند، در عصر خسرو یک نمونه جلال و عظمت قرن وی به شمار می‌رفت. حتی نیم قرن بعد کسانی که در هنگام فتح تیسفون به دست اعراب آن را به چشم خویش دیدند به نظر آنها چنان آمد که گویی تازه از زیر دست بنا بیرون آمده باشد و با این حال چندی بعد، به دنبال فتح تیسفون، ایوان چنان به ویرانی افتاد که شبانان صحرا، گوسفندان خود را گه‌گاه برای استراحت به داخل آن ایوان رفیع می‌آوردند. این ایوان عظیم، که قرن‌ها بعد از ویرانش مشاهده بقایای تأثرانگیز آن یک قصیده معروف را به بحتری شاعر عرب و یک چامه ممتاز را به خاقانی شاعر ایرانی الهام کرد در کناره تیسفون در محله اسبانبر و در جانب شرقی دجله واقع بود. هر چند بر وفق بعضی روایات سابقه اقدام به بنای آن به عهد شاپور ذوالاکتاف می‌رسید ایجاد و بنای واقعی آن به اهتمام خسرو انجام شد و هم به‌نام او ایوان کسری خوانده شد. آثار ویرانه‌های دیگر هم که هنوز در اطراف خرابه طاق آن باقی ست شاید یادگار شاپور، یا بازمانده بناهایی باشد که به وسیله خسرو دوم بر بنای ایوان افزوده شد.

این ایوان پرآوازه در وقتی که به وسیله خسرو اول بنا شد و در مدتی هم که بعد از او مقرر دربار آخرین پادشاهان ساسانی گشت، بنایی عظیم، رفیع و با

شکوه بود. با دیوارهای ضخیم، سقف‌های بلند، طاق‌نماهای مجلل و کنگره‌های خیال‌انگیز که وسعت تالارها و فرشها و تزیینات آن نیز، مثل خود بنا بیش از احساس زیبایی، احساس عظمت را در خاطر ناظران برمی‌انگیخت. تالار بزرگ ایوان محل بار پادشاهانه بود. تالار در آن هنگام با فرشهای منقش و نقش‌های معرق تزیین می‌شد. در جریان مراسم بار هم هر یک از حاضران در جایگاه خاص از پیش تعیین شده خویش می‌ایستاد و با رعایت حداکثر دقت و انضباط در امور، سعی می‌شد حضور خسرو هر چه ممکن بود هیبت و ابهت بیشتری را در حاضران و باریافتگان القاء نماید. این بنا که تمام جلال و عظمت خسرو در هنگام بار عام، و مخصوصاً در مواردی که سفیران و فرستادگان خارجی در آن پذیرفته می‌شدند، در آن به نمایش گذاشته می‌شد در عین حال کمال تحول و توسعه هنر معماری ساسانی را جلوه می‌داد.

بعدها، شاید فقط کاخ دستگرد - دسکره‌الملک - در شمال شرقی تیسفون و در کنار جاده نظامی، در زمان خسرو دوم و پدرش هرمزد، مقر دربار پادشاه گشت و خسرو دوم عمارات باشکوه تازه نیز در آن بنا کرد و از لحاظ تزیینات داخلی، زرق و برق بیشتری بر شیوه معماری ایوان افزود. اما این بنا با تمام تزیینات فوق‌العاده و ذخایر بی‌مانند که خسرو در آنجا گرد آورده بود به وسیله هراکلیوس (= هرقل) پادشاه روم، و به تلافی ویرانی‌هایی که خسرو دوم در جنگ‌های خویش بر بلاد روم وارد آورده بود با خاک یکسان گشت. نفایس بی‌ظیری که از غارت بنا و گنج‌های افسانه‌وار آن عاید امپراطور بیزانس گشت میزان جواهر و غنایم ذخیره شده در خزانه کسری را باور نکردنی نشان می‌دهد. روح لذت‌جویی و تجمل‌پرستی که دربار این دو خسرو و قرن پرشکوه

خسرو را به صورت یک رؤیا پریوار در می‌آورد، در شوق و علاقه‌ای که آنها در جمع‌آوری اشیاء ظریفه و نوادر نفیس در خزاین خویش نشان داده بودند، نیز مجال جلوه یافت. از مجموعه این نوادر و ظرایف بود که خسرو اول یک بار یادگارهای شخصی منسوب به بودا را به پادشاه چین هدیه کرد. قسمتی از نفایس گرانبهایی هم که در دربار خسرو پرویز غالباً مایه حیرت و اعجاب ناظران می‌شد، به احتمال قوی از میراث خزاین پُربار خسرو اول مایه می‌گرفت جز آن که خسرو دوم بیش از خسرو اول به نمایش دادن گنجینه‌های بی‌مانند خویش علاقه داشت و به قول طبری بیش از هر کس به جواهر و ظروف و اوانی دلبسته بود.

گنجهای آکنده‌اش، که او بدون تردید با خشونت و قساوتی به مراتب بیشتر از سایر اجدادش آنها را به حيله و زور از چنگ صاحبان اصلی بیرون آورده بود به قدری عظیم، بی‌قیاس و باورنکردنی بود که برای نهان داشتن منابع واقعی آنها به وضع و جعل افسانه‌ها نیاز بود که در رساله کوچک پهلوی ماه فروردین روز خرداد انعکاس آنها پیدا است و از آنچه فردوسی نقل می‌کند نیز برمی‌آید که از شمار و حساب معمول اصحاب دیوان خارج بوده است. به هر حال نفایس عجیب و افسانه‌آمیزی که در این زمینه ثعالبی و بلعمی و سایر مآخذ قدیم به وی نسبت داده‌اند و زر مُشت افشار، و فرش و هار خسرو و تخت طاقدیس و آنچه به نام عجایب دوازده‌گانه دربار وی خوانده‌اند از آن جمله است سلیقه وی را، حتی درانتخاب اسب و زن و رامشگر خویش فوق‌العاده و مناسب با اقتضای یک عصر نسانس دانش و هنر نشا می‌دهد.

علاقه به ترتیب بزم‌های مهمانی و نشان دادن قدرت و امکان تمتع از مهارت خنیاگران و نوازندگان عصر هم در دوره خسرو دوم، کمال و جلوه‌ای

بیش از آنکه در عهد خسرو اول - که این گونه فرصت‌ها تنگیاب بود - پیدا کرد. معه‌ذا در عصر خسرو اول هم این گونه ضیافت‌ها با ساز موسیقی شاهانه همراه بود و پایگاه ارباب موسیقی در مهمانی‌های دربار ساسانی نظم و آیین ویژه داشت و سابقه آن حتی به عهد اردشیر بابکان می‌رسید.

نام تعداد بسیاری از آلات موسیقی عصر خسرو در رساله پهلوی خسرو کواتان و ریدک هست که از مقابله آنها با آنچه مسعودی مورخ عرب در مروج‌الذهب نقل می‌کند شناخت اهمیت و سابقه آنها بهتر مکشوف می‌شود، به‌رحال بسیاری از سازها و برخی از دستگاه‌ها در این عهد همچنان یادگار ادوار نخست ساسانیان یا حتی قبل از آن باشد. اختراع عود را بعضی محققان به مانی منسوب یافته‌اند. معابد مانوی هم غالباً با ساز و موسیقی آشنایی داشته‌اند که البته آن جمله را نیز باید به حساب موسیقی رایج در عهد ساسانیان گذاشت و پیداست که تکامل موسیقی عهد خسرو دوم، در تاریخ هنرهای عهد ساسانی و قبل از آن سابقه طولانی دارد.

از سازندگان و رامشگران این عصر، سه نام مشهور موسیقی عهد خسرو رادر تاریخ موسیقی ایران ممتاز می‌سازد - باربد، سرکش، و نکیسا، با آن که این هر سه تن استادان بزرگ این عصر بوده‌اند ابداع اکثر دستگاه‌های موسیقی ایران، غالباً به باربد منسوب شده است. بدین گونه از دستگاه‌های موسیقی عهد خسرو آنچه در اکثر روایات غالباً به باربد منسوب است غیر از خسروانیات - هفت و به قولی هشت دستگاه شامل ستایش پادشاه که به نکیسا هم منسوب است - عبارت بوده است از سی لحن و سیصد و شصت دستان که در دربار خسرو همه‌ماهه و همه ساله اجرا می‌شده است. نمونه‌ای هم از آهنگ‌های رسمی که هنگام دیدار با



شاهان عصر - مثل قیصر و خاقان - اجرا می‌شده باقی است که این خرداذبه ضمن نقل آن خاطر نشان می‌کند که تعداد آنها به هفتاد و پنج می‌رسیده است و از فحوای عبارتش پیداست که این هفتاد و پنج آهنگ متضمن مدایح خسرو بوده است و با عود برای وی نواخته می‌شده است، و این که این سرودها به زبان دری بوده است سابقه رواج دری را در دربار خسروان تأیید می‌کند.

استاد اختراع اکثر دستگاه‌های موسیقی به باربد، این نکته را به خاطر می‌نشانند که این استاد عصر، لااقل در قسمتی از این دستگاه‌ها که شاید از طریق تعلیم و سنت به وی رسیده بوده است تصرف‌های مبدعانه و مقبول کرده باشد. چیزی که خسرو را مجذوب هنر باربد کرد سرودهای سه گانه‌ای بود که وی در اولین دیدار خسرو سرود - داد آفرید، پیکار کرد، و سبز در سبز، بر وفق روایات عامیانه‌ای که مأخذ نظامی ست در بزمهای عاشقانه خسرو و شیرین باربد از زبان خسرو و نکیسا از زبان شیرین مناسب‌خوانی‌ها داشته‌اند - که شاید آنچه نظامی نقل می‌کند خالی از بعضی مضامین آنها نباشد.

سرکش که نامش مصحف سرگیس به نظر می‌آید، ظاهراً در مقابل باربد و نکیسا شهرت قابل ملاحظه‌ای نیافت. بر وفق روایات وی در آغاز حال در بین نوازندگان دربار خسرو - شاید به سبب هم نژادی با شیرین - مقام اول را داشت به همین جهت مدت‌ها از حضور باربد که نوازنده‌ای شهرستانی - اهل جهرم و به قولی ری یا مرو - بود در دربار خسرو مانع آمد. باربد هم چنان که در قصه‌ها - از جمله شاهنامه - هست به دستاویز حيله‌ای ظریف توانست توجه شاهانه را به هنر فوق‌العاده خویش جلب نماید. اما نکیسا ظاهراً در اختراع دستگاه‌های هفت‌گانه خسروانی باربد - که مسعودی مورخ آن را «الطرق الملوکیه» می‌خواند

- و بعضی آن را به نکیسا منسوب داشته‌اند با باربد همکاری داشته است. البته این اندازه رواج و حیثیت موسیقی در دربار موسیقی را که در موارد غیر رسمی ظاهراً با رقص و سرود نیز همراه می‌شد در حیات اهل عصر نیز قابل ملاحظه نشان می‌دهد. از بعضی روایات چنین برمی‌آید که در اواخر این قرن، چند بار رقاصگان و زنان رامشگر از ایران به دربار چین هدیه شده باشند و این نکته از شهرت استادان موسیقی و شیوه رقص و سرود در ایران آن عهد خبر می‌دهد. البته رواج موسیقی و سرود، وجود تصنیف و شعر را هم در همین ایام الزام می‌کند و در این باره که نوعی شعر، غیر از آنچه بعدها به تقلید شیوه قصیده‌سرایان عرب در ایران عهد اسلامی معمول شد در همین قرن خسرو و شاید از مدتها قبل از آن هم در زبانها و لهجه‌های ایرانی وجود داشته است جای تردید نمی‌گذارد. حتی روایتی که بر موجب آن در باب اعشی شاعر عرب به خسرو گفته‌اند که او «اسروذ گوید تازی» معلوم می‌دارد که در ایران عهد ساسانیان سرودگوی همان نقشی را داشته است که شاعران عرب در سرزمین خود بدان موصوف یا ممتاز بوده‌اند.

اگر جز نمونه‌هایی معدود از شعر و سرود عهد ساسانیان یا عهد بلافاصله بعد از آن باقی نیست بر عکس تعداد قابل ملاحظه‌ای از آثار منشور آن دوره - به زبان پهلوی یا به صورت ترجمه عربی آنها - در دست است که آنچه از ترجمه خوتای نامک، ترجمه هزار افسان (الف لیل)، نامه تنسر، ترجمه سندیانامه، و پاره‌ای بقایا از کتابهایی چون آیین نامک، تاج نامک و گاه نامک باقی است تصور کثرت آنها را به اهل تأمل القاء می‌کند و غیر از تعدادی کتابهای دینی که در قرون نخستین اسلامی به صورت نهایی تدوین، تلخیص و به زبان پهلوی تحریر شده

است، عده زیادی آثار علمی و ادبی از جمله حتی در زمینه طب و فال و رؤیا و نجوم عامیانه در پایان این عصر وجود داشته است و وجود فرهنگ مکتوب عوام وجود فرهنگ مکتوب خواص را هم الزام می‌کند.

توجه به تدوین و نسخه‌برداری از کتابها در همان اواخر عهد ساسانیان همچنان در ایران ادامه داشت، حتی نوشته‌اند که در همان ایام در ارجان فارس، در ریشهر، کسانی بوده‌اند که با خط مرموزی به نام گشتک (گشته، کستیج) دایم مشغول نسخه‌برداری از کتابهای طب و نجوم و فلسفه بوده‌اند. رواج و تداول فوق‌العاده کتاب کلیله و دمنه در آن ایام نشانی از شیوع و رواج این رسم نسخه‌برداری از کتابها به وسیله کاتبان تندست بوده است. رواج کلیله در آن عصر در بین طبقات عالی جامعه به حدی شد که بهرام چوبین در کشمکش‌هایی که با خسرو داشت همه جا آن کتاب را همراه می‌برد و در تدبیرها و تصمیم‌ها از آن فایده برمی‌گرفت و گویند آگهی از این معنی مایه نگرانی خسرو پرویز بود و بعد از وی یک چند در مرو باقی ماند، تا عهد عباسیان مرجع طالبان بود و شک نیست که متضمن تمام کتابهای خزاین وی نمی‌توانست باشد. فهرست کتابهایی که در روزگار عباسیان از پهلوی به عربی ترجمه شده است - و از بدبختی قسمت عمده این ترجمه‌ها هم از بین رفته است - چنان متنوع و جالب است که احتمال نابودی عمدی بخش عمده‌ای از آنها انسان را متأثر می‌کند .

البته روایت‌هایی که از وقوع این امر در غارت تیسفون به دست فاتحان حاکی ست چندان قدمت ندارد و همین نکته اعتبار آنها را در نظر پژوهنده مشکوک می‌سازد اما وقتی مورخ بزرگی مثل ابوریحان بیرونی که از حیث دقت و بی‌غرضی اقوال او در میزان نقد علمی عصر ما نیز قابل اعتماد تلقی می‌شود، از

وقوع نظیر این اقدام در مورد خوارزم خبر می‌دهد، نفی این احتمال ارائه‌بینه را برعهده مدعی می‌گذارد و با آنچه از سابقه تعصب گران عوام، به بهانه نگهداشت حرمت آیین مسیح در اسکندریه و آتن آمده است و اروپا تا عهد رنسانس و بعد از آن، و شرق تا عهد محمود غزنوی و خلفای عباسی نیز شاهد نظایر آن بوده‌اند نفی این مظنه از فاتحان تیسفون با آن همه جوش و هیجان که قوم در دستیابی به گنجهای بادآورد آنجا داشته‌اند مشکل می‌نماید و لامحاله احتمال صدق خبر را نمی‌توان نفی کرد.

بدون شک زندگی و فرهنگ درخشان درباری و اشرافی این عصر نمی‌تواند تیره‌روزی و محنت‌آزمایی طبقات فقیر جامعه را در همان ایام ایجاب و الزام نکند. نهضت مزدکیان عکس‌العملی تند و خشونت‌آمیز در مقابل اوضاع و شرایط سختی بود که غلبه و تفوق طبقات عالی - موبدان و بزرگان - بر احوال طبقات پایین که شامل روستاییان و محترقه اهل شهر می‌شد تحمیل می‌کرد. اما این نهضت مثل بسیاری از نظایر خود به هنگام و در شرایط مناسب برپا نشد و بدان سبب که هرج و مرج ناشی از خشم و خشونت عامیانه بر آن غلبه یافت منجر به شکست شد.

با این همه برای جلوگیری از تکرار نظایر آن، که نتیجه تخلف‌ناپذیر تجمل و تنعم فوق‌العاده بزرگان در قرن خسرو بود، خسرو انوشروان با تمام هشیاری و خردمندی که داشت جز بعضی اصلاحات سطحی و شتابزده انجام نداد. قسمتی از این اصلاحات، مخصوصاً مربوط به تجدید سازمان در سپاه و در تنظیم و تقسیم مسؤلیت‌های فرماندهان آن بود. شاید اقداماتی که خسرو در این زمینه و در مسأله تحدید مرزها و تجدید رابطه با همسایگان کرد، مبنی بر این

احتمال احتیاط آمیز بود که جنبش ناراضیان از تحریک همسایگان و توطئه بیگانگان هم تا حدی متأثر بوده باشد. در واقع تحریک‌هایی هم وجود داشت که بیزانس و هپتالیان (هیاطله) نیز در آن بارها دست‌اندرکار بودند. اما ایران آن عصر برای ایمنی از آن تحریکات به اصلاحات اجتماعی داخل بیش از تأمین مرزها و تسلیح سپاه نیاز داشت - و این چیزی بود که خسرو اول با وجود هوشمندی و نکته‌بینی که داشت درک نکرد. آنچه او کرد بیشتر ناظر به رفع آزرده‌گی و تأمین خرسندی خاطر بزرگان و موبدان بود و مشکل کسانی را که از ناچاری یا ناخرسندی به نهضت مزدک پیوسته بودند همچنان حل نشده باقی گذاشت. گرانی بار قدرت بزرگان و موبدان با سنگینی بیشتری که ناشی از تجمل‌دوستی و لذت‌پرستی رایج قرن بود بر شانه طبقات پایین عامه - که هوتخشان و و استریوشان خوانده می‌شد - بیشتر احساس شد. از این‌رو آرامش و انضباط سختی که او در دنبال دفع این سانحه برقرار کرد جز یک عدالت سرد اداری - که برای آن تبلیغات زیاد هم می‌شد - چیزی نبود و تقریباً هیچ‌جا موجب خرسندی عامه نگشت. خسرو دوم هم که تقریباً فقط وارث جنگ‌دوستی و تجمل‌پرستی او شده بود و از حکمت دوستی او هم جز به تقلید نشانه‌ای ارائه نمی‌کرد، فرصت و علاقه‌ای برای رفع ناخرسندی‌هایی که همچنان طبقات پایین را بر ضد فرمانروایان خشمگین می‌داشت پیدا نکرد، فقط پدرش هر مزد که اصلاحات خسرو اول را موجب تقویت بیرون از قاعده طبقات عالی می‌یافت یک چند کوشید تا از مردم طبقات پایین دلجویی کند اما در این سیاست با ناخرسندی طبقات اشراف مواجه شد و چون با آنها شیوه خشونت پیش گرفت فرمانروایی‌اش قربانی توطئه و تحریک آنها شد و در اندک زمان با خلع و قتل او

پایان یافت.

ناخرسندی‌های عامه، که در واقعه مزدک، از جانب کواذ و خسرو به شدت سرکوب شد در درخشندگی خیره‌کننده رنسانس قرن خسرو همچنان درزندگی طبقات مولد و فعال کشور باقی ماند و به بی‌اعتمادی تدریجی عامه نسبت به خاندان ساسانی و متحدانش که موبدان و متولیان آتشگاه بودند منجر شد. فره کیانی، و فره ایزدی که آنها مدعی داشتنش بودند دیگر مثل گذشته مانع از بروز شورش‌ها نشد. پیام بازجویی گونه‌ای که بین شیرویه و پدرش خسرو پرویز مبادله شد هر چند صحت جزئیاتش قابل تضمین نیست پاره‌ای از تندروی‌های پادشاهان را، در دربار و خارج از آن، مسؤول تفرقه و اختلاف‌درباریان و دستاویز ناخرسندی و نکته‌گیری رعایا نشان می‌دهد و آشفتگی احوال عصر را از آن می‌توان دریافت. خسرو پرویز که تحت تأثیر تمایلات زردوستی و تجمل‌پرستی یک لحظه از فکر گردآوری گنج و آکندن خزاین خویش غافل نبود هم مالیت‌های سنگین و مکرر - گاه به نام جنگ - از عامه اخذ کرد هم اموال و غنایم بزرگان را مصادره و ضبط کرد. دربار دچار دو دسته‌گی و اختلاف شدید شد و حیثیت و استواری خود را از دست داد.

شورش‌های سختی که به وسیله بهرام چوبین بر ضد خسرو، و چندی بعد به وسیله شهروراز بر ضد سلطنت پسر شیرویه روی داد این اندیشه را که سلطنت ساسانیان، به خلاف آنچه متحدان آنها - موبدان - القاء می‌کردد یک حق ایزدی نیست و کسانی از خاندان‌های دیگر هم می‌توانند مثل آنها یا بهتر از آنها فرمانروایی نمایند، در افواه و اذهان عام انداخت و قابل قبول ساخت. بهرام چوبین در دشنام‌هایی که پیش روی بزرگان و حتی سربازان در حق خسرو پرویز اظهار کرد، حیثیت خاندانی خود او را در انظار کمتر از حیثیت ساسانیان ارزیابی

نکرد - هر چند ظاهراً هر دو را بیقدر کرد. این که یک پسر شهر بزار، در مقام تأیید اقدام پدر به شورش بر ضد ساسانیان آشکارا اعلان کرد که کشورداری وقف بر ساسانیان نیست دیگران هم بسا که بهتر از آنها از عهده این کار برآیند، سقوط حیثیت و اعتبار ساسانیان را در یک نسل بعد از خسرو اول نشان می‌دهد. این هم که وقتی خسرو پرویز توقیف شد بر وفق روایات یک کفشگر که در جامعه عصر نماینده پست‌ترین طبقات تلقی می‌شد - در راه زندان در حق او اهانت کرد، خشم و کینه‌ای را که طبقات پایین جامعه در مقابل ناز و جبروت این خداوندان مغرور اما ضعیف ناچار به فرو خوردنش بودند، شدید و عمیق نشان می‌داد و این که یک عصر درخشان پرشکوه، اما مبنی بر استبداد و خودرایی چندسالی بعد از شروع انحطاط به یک عصر هرج و مرج و یک دوران سرکشی و کینه‌جویی تبدیل شد عکس‌العمل غرورها و بیدادی‌هایی بود که این عصر درخشان در طبقات بالا پدید آورده بود. عصر درخشان رنسانس خسروی زندگی شاهزادگان، موبدان، بزرگان، فرماندهان سپاه و نایبان آنها را در تجمل و آسایشی غرق کرد که درگیری کشور با تأمین هزینه جنگ‌های خونین و طولانی دو خسرو، تجمل مخارج آن مایه تجمل و تفنن این طبقات عالی را از طاقت طبقات پایین خارج می‌ساخت و این برای دربار نیسفون مشکلی به وجود آورده بود که تبعات آن جز با شکست قوم در قادسیه و در جلولا و نهاوند، و جز با سقوط یک دولت چهارصد ساله که به کلی فرتوت و فاقد هرگونه نیروی حیاتی شده بود ممکن نمی‌شد.